



همبستگی عمیق حقوق و اقتصاد

حقوق روح جامعه است و اقتصاد جسم آن

نوشته: علی فتاحی

مطالعه تاریخ اقتصادی کشورهای گوناگون در صورتی می تواند به نظریه سازی نزدیک شود و به مثابه رهنمودهای اقتصاد توسعه مورد استفاده قرار گیرد که عملکرد اقتصادی را در چارچوب ساختارهای حقوقی جامعه مورد بررسی قرار دهد. چرا که بدون صورت بندی مشروعیت ها و ترغیب کننده های حقوقی که اساساً نظم اجتماعی را گزارش می کند هیچ فعالیت اقتصادی در آن حد و اندازه عمومیت نمی یابد تا بتواند ویژگی های یک دوران تاریخ اقتصادی را بیان کند.

به همین سبب غفلت اقتصاددانان از حقوق و حذف مطالعات اقتصادی از ناحیه حقوقدانان به ابهام هر چه بیشتر توسعه اقتصادی کشورهای در حال توسعه دامن زده است زیرا به گفته نورث (اقتصاددان) ساختارهای حقوقی فرصتهایی را تعیین می کند که بازیگران جامعه برای حداکثر ساختن ثروت در اختیار دارند. حتی حقوقدانی نظیر وکیومعتقد است هیچ مرحله ای از زندگی انسان وجود ندارد و نخواهد داشت که در آن نظام اقتصادی، بدون نظام حقوقی متناظر با آن وجود داشته باشد. شکفت انگیز اینکه جامعه شناسانی انگلیسی نظیر هاب هوس و گینزبرگ و ویلر که در فضای حقوقی کاملاً نظریه سازی کرده اند معتقدند که می توان با روش آماری یک همبستگی تابعی میان حقوق و اقتصاد برقرار ساخت.

زیرا اگر تقسیم کار علت جامعه باشد و حقوق بعنوان متناظر تقسیم کار موجد همبستگی اجتماعی تلقی شود، آنگاه آشکار می گردد که اساساً شناخت هیچ جامعه ای بدون درک حقوق و تقسیم کار واقعاً موجود و جاری در آن میسر نیست، چرا که حقوق نماد مشهود همبستگی جامعه و در نتیجه مؤید وحدت سیاسی اجتماع است و تقسیم کار در جای خود علت همبستگی جامعه بشمار می رود، مبادله صورت مادی و عینی تقسیم کار است.

بنابراین تقسیم کار امری اجتماعی و مبادله بنیاد علم اقتصاد است ولی همبستگی اجتماعی محصولی حقوقی بشمار می رود، لذا رابطه حقوق - جامعه - اقتصاد رابطه ای بی میانجی است چرا که حقوق و اقتصاد موجد جامعه اند یا بر عکس تکامل جامعه منشأ اقتصاد و حقوق است. از این نظرگاه دولت محصول توازن و تعادل حقوق و اقتصاد بشمار می آید.

جالب آنکه همانطور که آدام اسمیت در کتاب ثروت ملل پایه های علم اقتصاد را بر اساس تقسیم کار استوار می سازد و فقط با تحلیل نقش تقسیم کار می تواند مبادله را بعنوان شالوده حیات اقتصادی استخراج کند و لذا هر دانش آموخته علم اقتصاد هنگام مطالعه در سنامه های اقتصاد کلاسیک حتماً مثال سنجاق سازی اسمیت را باید خوب فراگیرد تا اهمیت تقسیم کار را در فراهم شدت بازار کالا و بازار عوامل تولید درک کند، درست همین گونه امیل دور کیم هنگام پایه گذاری جامعه شناسی جدید در کتاب تقسیم کار اجتماعی بعنوان مهمترین اثر تالیفی خود از تقسیم کار بحث را شروع می کند و برای فهم تقسیم کار هیچ چاره ای نمی بیند جز آنکه نماد مشهود تقسیم کار یعنی حقوق را پایه و اساس تحقیق خود قرار دهد، تا آنجا که برخی او را حقوق ماب توصیف کرده اند. حتی می توان نتیجه گرفت که او جامعه شناسی را در حقوق شناسی تحلیل برده است چرا که او مدعی است کلیه پدیده های اجتماعی از جمله حقوق و اقتصاد نظامی از ارزشها هستند که نتیجه کمال مطلوب های جمعی می باشند و لذا تغییر این کمال مطلوب ها مبنای جنبش نهاد حقوقی است زیرا جامعه بی آنکه بیک ضرب کمال مطلوبی ایجاد کند، نمی تواند آفریده و باز آفریده شود (گورویچ، جامعه شناسی حقوقی) از سوی دیگر چون در طول تاریخ حیات بشر دو رویکرد حقوقی از نقطه نظر مجازات مورد پذیرش جامعه قرار گرفته است، نخست حقوق با ضمانت اجرای تنبیهی که بعدها بعنوان حقوق کیفری بازشناسی می شود و در حوضه حقوق عمومی مداخله می کند و دومی حقوق با ضمانت اجرای جبرانی که در قرون اخیر بعنوان حقوق قراردادی، حقوق تجارت، حقوق مدنی و حقوق اداری و آئین دادرسی معرفی گردیده و در قلمرو حقوق خصوصی برسمیت شناخته شده است لذا ربط و بسط این دو بازخوانی حقوق با ساختارهای اقتصادی، در هم تنیدگی حقوق و اقتصاد را آشکار می سازد، چرا که حقوق تنبیهی مشخص کننده و نماد اصلی اقتصاد کشاورزی است که بر اساس مالکیت اراضی کشاورزی مثلاً در قالب قوانین الواح دوازده گانه روم باستان شکل گرفته تا آنجا که به پدر اجازه می دهد هر یک از فرزندان را تازیانه بزند، به نجبر کشد و حبس کند و یا بفرودد و حتی به قتل برساند. و دیگری حقوق جبرانی است که بیانگر جلوه مسلط اقتصاد سرمایه داری است و بر مبنای مالکیت ابزار تولید و آزادی نیروی کار صورت بندی شده است اگر چه در جوامع فئودالی حقوق تنبیهی اساس اجرای حق است و مجازات های سخت گیرانه تنها جلوه حیات حقوقی است ولی از ضمانت اجرای سازمانیافته برخوردار نیست چنانکه محکوم به اعدام اگر روم را ترک می کرد مجازات اعدام به تبعید تخفیف می یافت.

اما از آنجا که در عرصه زندگی اقتصادی با هر شکل ساختاری تعامل عوامل تولید اجتناب ناپذیر است ضرورتاً



قیمت های نسبی عوامل تولید در ارزش های حقوقی و حتی اخلاقی و صورت بندی قواعد بازی مداخله می کنند و انواعی از حقوق عرفی و سنت ها و قوانین را پدیدار می سازند که در جای خود مثلاً در جمهوری روم باستان که ۲۷ سال قبل از میلاد مسیح عمرش به پایان رسید و فقط در یکی از جزایر آن بنام دلووس روزانه ۱۰۰۰۰ برده در بازار برده فروشان معامله می شد و کاتون حقوقدان و سیاستمدار رومی به همین منظور کتابی مهم درباره کشاورزی و روش های دقیق استفاده از کارپردازان تالیف نموده و پیشنهاد می نماید بردگان را باید در روزهای بارانی و آفتابی و حتی در روزهای مقدس به کار واداشت، پس از شورش های مکرر بردگان و نیز همزمان با تدوین قانون اصلاحات ارضی برداران کرایگوس در ۱۳۰ سال قبل از میلاد تنها وقتی قیمت برده خوب و مطیع و دانا افزایش می یابد می توان از تکوین حقوق ترمیمی و قراردادی و یا بطور کلی حقوق مدنی در حقوق امپراطوری روم غربی خبردار شد که آثار آن تا امروز نیز ادامه دارد. در حقیقت ابتدا فقط در نظام اقتصاد برده داری بود که ارزش و قیمت عامل انسانی تولید (کار) از قیمت و ارزش عامل مادی تولید (زمین) پیشی گرفت و بردگان و برده داران اولین انسانهایی بودند که ارزش اقتصادی آدمی را شانه به شانه ارزش اقتصادی عامل مادی تولید برپیشانی تاریخ اقتصادی ثبت کردند و ساختار منحصر بفردی را میان اقوام بشری به جهانیان معرفی نمودند.

با وجود این، اگر چه از نظر سیر تکوینی اساس حق زور است و یا آنچنان که هگل می گوید حق آن وجودی است که وجود اراده آزاد است ولی چون زور به مثابه اراده آزاد در اشکال ابتدایی جنبه اخلاقی دارد، بیانگر شرط تداوم حیات اولیه اقوام و قبایل بشری است لذا تحمل می شود، چرا که فقط با کشف استعدادها و توانایی های نوع انسان رفته رفته مفهوم زور در قالب استعدادهای بشری و لیاقت ها و قدرت فکری و عملیاتی انسان ظاهر می گردد و زور جای خود را با توانایی و دانایی عوض می کند و حق در جای واقعی و عقلانی خود می نشیند. بنابراین چون اراده انسانی نقش مؤثری در ظهور و فعلیت توانایی های مادی و معنوی انسان دارد لاجرم تصاحب و تملک نه از راه زور که از طریق قرار داد و مبادله که نفعی دو طرفه را نمایندگی می کند شکل می گیرد.

بنابراین قیمت های نسبی عوامل تولید که ارزش هر یک به کمیابی یکی از عوامل گره خورده است نقش تعیین کننده ای در همزیستی یا ظهور و یا غیبت یکی از دو نوع حقوق شناخته شده بعهده دارند. چرا که از این دیدگاه همانطور که تمامی اقوام بشری زندگی را تجربه کرده اند لاجرم دارای یک زندگی حقوقی نیز بوده اند، اینکه بعضی از نویسندگان مدعی شده اند که در بسیاری از کشورهای که در آنها مستبدین و خودکامان حکومت کرده اند هیچ رد پایی از حقوق وجود ندارد ناشی از آنست که حقوق طبیعی را با حقوق واقعاً حاکم بر روابط اجتماعی یگانه تلقی می کنند لذا هر جا که نتوانند عقلانیتی در مناسبات و قواعد اجتماعی کشف کنند ناچار منکر هر گونه حقوقی بعنوان جفت و بسط مناسبات اقتصادی می شوند و از این نظر از تعمیق تحلیلی های اقتصادی حاجز می مانند و به تفسیر زندگی سیاسی جامعه بجای تحلیل اقتصادی فرومی غلتند.

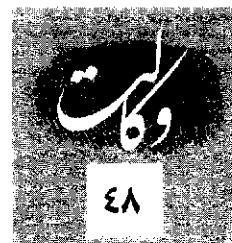
مثلاً همینکه در سرزمین انگلستان حقوق کامن لا منشأ و مبنای حقوق قراردادی تلقی می شود متقابلاً عامل انسانی تولید همپای زمین نوعی ثروت به حساب می آید، زیرا ثروت فئودال های انگلیسی با مقدار زمینی که در اختیار داشتند سنجیده نمی شد بلکه بنابر تعداد کشاورز و سروهایی که برای آنها کار می کردند ارزیابی می گردید، ولی در مقابل همین عامل انسانی تولید چون در حقوق شرقی و هندی و ایرانی و چینی باضرب زور و شمشیر و با اتکا به حقوق عرفی و سنن مرسوم فاقد قیمت و ارزش اقتصادی تلقی می شود و در نتیجه چارچوب های حقوقی و نهادی بر مبنای منافع و اراده غیراقتصادی کشاورز پذیرفته نمی شود، حاکی از آثار عمیق و اساسی دخالت قیمت های نسبی عوامل در صورت بندی حقوقی است.



در هر حال اگر چه حقوق کیفری فقط در دوران روشنگری و دوران معاصر از مجازات های وحشیانه فاصله گرفت و عمدتاً مرتکب جرم بسا تنبیه از طریق زندان (فوکو Discipline and Punish) مجازات می شود ولی اصولاً حقوق در اشکال ابتدایی خودصورت خشن تنبیهی و جزائی دارد و عدول از مقررات و سنن و عرف ها و دستورات العمل ها که اشکال بدوی پیدایی حقوق هستند با کیفرهایی سخت نظیر اعدام، سوزاندن و یا از کوه پرتاب کردن و انواع مرگ های زجر آور و قصاصی های گوناگونی که تاریخ حقوق کیفری گزارش می کند، مکافات می گردیدند.

با وجود این تنها با توسعه و پیشرفت تقسیم کار موقعیت حقوق کیفری تضعیف می شود و کم کم بر دامنه حقوق قراردادی و جبرانی افزوده می گردد، ولی با همه این احوال نباید از خاطر برد که اساساً تقسیم کار محصول مبارزه انسان برای زندگی است به این سبب علاقه به حیات و بقا منجر به خلق حقوق و اقتصاد شده است.

از این نقطه نظر اقتصاد کشاورزی در صورتی می



توانست موجد حقوق خصوصی باشد آنچنان که در حقوق غربی اتفاق افتاده که نقش دامداری در قالب سازمان ایلاتی سهم ناچیزی در اقتصاد داشته باشد چرا که در این شیوه تولید ارزش کار انسانی به حداقل ممکن می رسد، به همین سبب همزیستی دامداری و کشاورزی آنچنانکه در سرزمینهای شرقی دنیای باستان و قرون میانه (ایران، مغولستان، چین و غیره) تسلط داشت صورت دوگانه ای از حقوق عمومی کیفری و ندرتا جوانه های حقوق خصوصی و قراردادی در قالب دعوی های حقوقی - سیاسی از جمله به صورت نهضت های مذهبی، تناقضات ساختار اقتصادی را در عرصه حقوق سیاسی آشکار می سازد. مثلاً ظهور مانی و مزدک و یابک خرم دین و حسن صباح (تمایز حقوقی - اقتصادی موالی بعنوان پایگاه اجتماعی آنها در دوران خلفای اسلامی) در ایران جلوه هایی خاص از حقوق منبعت از تناقض حقوق کیفری و حقوق خصوصی در جامعه کشاورز - دامدار ایران است که در هر حال به معنای آنست که اقتصاد کشاورزی ایران ظرفیت نهادسازی های حقوق قراردادی و ترمیمی را ندارد لذا حقوق سیاسی مبنای حقوق اجتماعی تلقی می شود و گروه هایی از جامعه که منافع غیر از ساختار مسلط دارند، بصورت فرقه های سیاسی دعای حقوقی را دنبال می کنند. به عبارت دیگر در جهان غرب این حقوق اجتماعی است که حقوق سیاسی را می آفریند ولی در شرق این حقوق سیاسی است که حقوق اجتماعی را بنا می نهد لذا حقوق در شرق پدیده ای غیر از آنست که در غرب شناخته شده بنابراین برای حقوقدان غربی ارزش گذاری شرقی قابل درک نیست. بنظر می رسد شناخت حقوق شرقی آغاز هر گونه شرق شناسی باشد توجه داشته باشیم که در جهان غرب و اروپا حقوقی بنام حقوق مسیحی نداریم ولی در دنیای شرق حقوقی بنام حقوق اسلامی داریم. چرا که بقول رنه داوید اسلام در جوهر خود، دین قانون است ولی مسیحت اساساً بعنوان دین اخلاقی شناخته شده است. به عبارت دیگر وقتی مسیحت ظهور کرد با حقوق امپراطوری روم تضاد آشکاری نداشت لذا عمدتاً علیه اخلاق غربی دعوی دینی را پی گرفت ولی بر عکس دعوی اسلام اساساً ابداع نوع جدیدی از حقوق بود زیرا در شرق بنیادهای حقوق متکی و متصل به حقوق مالکیت خود بنیاد بود که اساساً ظالمانه و حقوق فردی را باور نداشت، بهمین دلیل جاذبه اصلی دین اسلام در قلمرو حکومت امپراتوری ساسانی اصولاً از منظر حقوقی قابل درک است. چرا که مفهوم بیت المال و خلافت اسلامی مفاهیم حکومت و دولت شاهنشاهی ایرانی را از نقطه نظر حقوقی و اقتصادی به چالش می کشید.

در هر حال حقوق قراردادی از لحظه ای در مناسبات اجتماعی دخالت می کند که دست کم حداقلی از تکامل فنی صورت گرفته و تقسیم کار در حدی گسترده شده باشد که بتواند همبستگی های اجتماعی را از صورت اولیه و عددی خارج سازد و روابط متقابل و سازمانی در حیات اجتماعی را برای افراد جامعه مهیا ساخته باشد، چرا که بدون این حقوق اشکال گوناگون اراده انسانی در صورت بندی اقتصادی حضور ندارد و لذا توسعه فنی و استمرار اقتصادهای نوآور بدون این حقوق بنابر تجربه تاریخ اقتصادی متوقف می شود چنان که در بسیاری از تمدنهای گذشته در بین النهرین، ایران، چین و هند شواهد متعددی برای آن وجود دارد.

اگر چه عوامل گوناگونی در تاریخ اقتصادی، پیدایش و ظهور ساختارهای اقتصادی را توضیح می دهند اما در هر صورت بدون سازمان یافتن حقوق پذیرفته شده در قالب قانون هر گونه مناسبات اقتصادی که از ناحیه دولت بعنوان مجری زور قانونی تضمین نشده باشد، هیچ ساختاری آنقدر تداوم نمی یابد تا بتواند به انباشت دانش و رشد فنی و تقویت انگیزه های بشری منجر شود.

در مقام دلیل اگر اقتصاد انگلستان را طی سه قرن اخیر در کنار حقوقی انگلیسی در همین دوره قرار دهیم، بدون تردید به واقعیتی پی خواهیم برد که برای بسیاری از حقوقدانان و اقتصاد دانان جای شگفتی خواهد داشت زیرا مقایسه حقوق انگلیسی که به حقوق کامن لا و انصاف معروف است و با رویه قضائی به حیات خود ادامه می دهد و لذا توقف امر توسعه حقوقی امری بی معنا در آن است با اقتصاد انگلستان که به اقتصاد لسه فر یا سرمایه داری رقابتی مشهور است و در فرایند رشد اقتصادی تحولات شگرفی را توانسته پشت سر گذارد، بیانگر استلزام ظهور انقلاب صنعتی در بستر حقوق و اقتصاد انگلیسی می باشد. البته منظور این نیست که الگوی حقوق انگلیسی تنها نوع حقوقی مقوم توسعه اقتصادی و پیشرفت فنی است بلکه بر عکس نکته اساسی در این است که حقوق انگلیسی فقط و فقط در سرزمینی مشابه انگلستان از نقطه نظر عوامل تولید می تواند مظهر ظهور اقتصاد صنعتی باشد. چرا که وقتی همین حقوق به امریکای شمالی راه می یابد و ساختار اجتماعی آنرا قاعده مند می کند، دقیقاً همان اتفاقات پیشروانه اقتصاد انگلستان در امریکا در قرن ۱۹ و ۲۰ تحقق می یابد و اینبار انقلاب فناوری و اطلاعات بجای انگلستان در امریکا تحولات جدیدی در جامعه بشری بوجود می آورد.

ولی علی رغم این حقیقت هنگامی که در قرن ۱۹ و ۲۰ قوانین امریکای لاتین از حقوق انگلیسی اقتباس شد هرگز نتوانست همان تغییراتی را که در امریکای شمالی بوجود آورده بود در امریکای لاتین نیز پدید آورد. زیرا در میان مردمان پرتغالی و اسپانیایی مهاجر به امریکای لاتین در اثر سطح پائین تر پیشرفت فنی و قیمت های نسبی عوامل تولید که با محیط کسب و کار اسپانیایی همخوان بود هزینه های مبادله و هرگونه رشد بالای اقتصادی بسیار افزونتر از امریکای شمالی بر آورده گردید. بنابراین حقوق انگلیسی نتوانست به تخریب نهاد های نا کارا و تاسیس نهاد های انگیزاننده بیانجامد بویژه آنکه اقوامی که به امریکای لاتین مهاجرت کرده بودند آنقدر از چارچوب های حقوق رومی و اسپانیایی را به امریکای لاتین منتقل ساختند که از فضای حقوقی عملی بسیار دور بود یعنی نه میراث حقوقی رمی - ژرمنی و نه تاثیرات حقوق کامن لا را چون فاقد عنصر پویایی آنها بودند نتوانستند به امریکای لاتین منتقل سازند. بلکه بر عکس حقوق اسپانیایی را که ارزش های خود را از شرایطی اخذ کرده بود که برای عامل انسانی تولید نقش مؤثری قابل نبودند و کم و بیش با موقعیت جغرافیایی امریکا لاتین مشابه بود و لذا در حقوق نه بدنبال راه حل های مشکلات عملی بلکه بدنبال مفاهیم و عناصر اساسی سازنده حقوق بود و به اصطلاح در جستجوی حقوق آکادمیک و دانشگاهی همچنان دولت را واجد صلاحیت خلق حقوق می دانست بنابراین برغم حقوق خصوصی اقتباس شده در قرن ۱۹ تفکر اتکاء به دولت و اصول گرایی در علم حقوق همچنان در امریکای لاتین مانند سنت اسپانیایی استمرار یافت.



در هر صورت حقوق بعنوان یک نهاد اساسی می تواند هزینه های مبادله را افزایش دهد یا از حجم آن بکاهد، زیرا مداخله انگیزه های غیر اقتصادی در شکل گیری حقوق همان عواملی است که می تواند به تسریع رشد اقتصادی یا به عقب افتادگی فنی و سازمان منجر شود.

شاید بسیاری از معاصران که توسعه روزافزون ژاپن را طی پنجاه سال اخیر ملاحظه کرده اند تصور نمایند رشد اقتصادی ژاپن صرفاً جنبه فنی یا مدیریتی داشته و یا اساساً مربوط به اقدامات مک آرتور یا طرح اسکاپ یا طرح داج بعد از تسلیم ژاپن در جنگ جهانی دوم باشد اما واقعیت اینست که همان اقداماتی که مثلاً جوزف داج نماینده ترومن در آلمان در ارتباط با تغییراتی در بازار پول آلمان انجام داد همومأموریت می یابد در سال ۱۹۴۸ همان اقدامات را عیناً در ژاپن به اجرا در آورد از جمله اقدامات داج در ژاپن، تحمیل بودجه ای متوازن به دولت ژاپن و قطع مازاد عرضه پول از طریق متوقف ساختن وام از بانک ترمیم و توسعه و خاتمه دادن به پارانته های دولتی به صنایع بود بنابراین در همان دوره جنگ وضعیت اقتصادی ژاپن دست کمی از اقتصاد آلمان یا ایتالیا نداشت به همین سبب نسخه مشابهی برای آنها تجویز می شود. زیرا سنگ بنای توسعه اقتصادی ژاپن پیشترها فراهم شده بود، در واقع در ربع آخر قرن ۱۹ در ژاپن انقلابی صورت می گیرد که درک آن برای جوامع اخلاقی و سنتی بسیار دشوار است چرا که آنچه ژاپن را در مسیر تازه ای از رشد اقتصادی قرار داد در حقیقت یک انقلاب حقوقی بود که برغم آنکه ژاپن جامعه ای مبتنی بر آداب و رسوم بود ولی چون رویکرد اخلاقی یا دینی در قواعد حقوقی موجود تحت عنوان ژیری تسلط نداشت لذا در دوران می جی (۱۸۶۸ م) بجای آنکه با تکیه به روش حقوق کامن لا تدوین قوانین صورت پذیرد یعنی منابع حقوقی را در عرف و عادات و سنن و نظریات حقوقی پذیرفته شده در جامعه ردیابی کند و بروش انگلیسی مآبانه سنن و آداب و اخلاق را مناط حکم حقوقی قرار دهد یکسره بسوی حقوق رومی - ژرمنی و کدهای حقوقی آلمان و بلژیک رفت و با تصویب حقوق مدنی و حقوق تجارت و حقوق جزا به شیوه کاملاً اروپایی و با کمترین مخالفت آداب و رسوم، موانع حقوقی رشد ژاپن را کنار نهاد همان اتفاقی که در امریکای شمالی با حقوق انگلیسی حاصل شد جالب آنکه هارادا حقوق دان ژاپنی متخصص در حقوق رم توانسته است تمام مواد قانون مدنی ژاپن را بدون استثناء به نظامهای حقوق غربی یا به حقوق رمی مرتبط کند.

از سوی دیگر در عرصه حقوق اساسی در سال ۱۸۸۹ قانون اساسی ژاپن که پیشتر رونوشتی از قانون اساسی آلمان در دوران بیسمارک بود پس از ده سال کشمکش بر سر ماهیت قانون اساسی و شکل نظام سیاسی که در پی آن خواهد آمد به تصویب رسید و تحولی بنیادین را در ژاپن ایجاد نمود. اما چرا این انقلاب حقوقی در ژاپن اتفاق افتاد؟ زیرا یک ضرورت تاریخی در عصر می جی برای پایان دادن به قراردادهای بازرگانی نابرابر که برخی قدرتهای غربی در سال ۱۸۵۸ به ژاپن تحمیل کرده بودند و ژاپنی ها آنها را به منزله توهین به خود تلقی می کردند موجب چنین رویکرد و تحولی گردید و سنگ بنای توسعه اقتصادی هر چه پیشتر ژاپن را فراهم ساخت لذا روشن است که ژاپنی ها بجای اعاده و تمسک به حقوق عرفی و سنتی که اصولاً بارویکرد حقوق کامن لا در هر کجا که پای انگلیس ها به آنجا راه یافته تثبیت شده است بر عکس مستقیماً به اقتباس مجموعه قوانین کاملاً رومی - ژرمنی ظرف ۵ سال پرداختند و شالوده و لوازم حقوقی توسعه اقتصادی ژاپن را فراهم نمودند. جالب است که در ابتدا برای مفاهیمی مثل حقوق فردی (کنری) و یا تعهد حقوقی (گیمو) مجبور بودند واژه هایی اختراع کنند چون اصلاً چنین واژگان حقوقی در حقوق سنتی ژاپن وجود نداشت. لذا در ژاپن هیچ معجزه ای رخ نداد بلکه فقط عقل بر تاریخ پیروز شد. در حقیقت ژاپن در عصر می جی در صدد تطبیق حقوق قراردادی با حقوق تنبیهی ژاپن بر نیامد بلکه به یک ضرب حقوق قراردادی را تمام و کمال از غرب اخذ کرد لذا به روش استخراج مفاهیم حقوقی از فرهنگ و حقوق عرفی مبادرت نورزید، چرا که چنین نگاهی می توانست دخالت حقوقی عرفی را در تکوین حقوق ژاپن بعنوان بنیاد مشروعیت سیاسی پیش از عصر می جی قرار دهد و از خلق نظام پارلمانی در قرن بیست جلوگیری کند. و به استمرار قدرت بالامنازع امپراطور بیانجامد. همان چیزی که در ژاپن مثل بقیه جوامع شرقی وجود نداشت، یعنی در میان ژاپنی ها امپراطور نقش سلطان راحتی در دوران ۲۵۰ ساله درونگرایی ژاپن بعهدہ نگرفته بود بلکه امپراطور همواره انعکاس معنوی جامعه پدر سالار ژاپن بود.

در هر حال همانگونه که همگان می دانند لغت اقتصاد از واژه یونانی Oikos یعنی خانه و Nomos یعنی قانون ساخته شده و بنابر ترجمه حتی تحت اللفظی آن بصورت خانه قانون همبستگی عمیق اقتصاد با حقوق را نشان می دهد. چرا که حتی در معنی روزمره فرهنگ یونانی در هم تنیدگی اداره امور با اداره اموال را یکجا نمایندگی می کند به دلیل همین موجود دو سر است که وقتی جنگ جهانی دوم پایان می یابد ائتلاف پیروز اولین اقداماتی که در ژاپن و آلمان انجام می دهد تغییر قوانین است. چرا که تغییر قوانین سوسیال ناسیونالیسم به آنچنان قوانینی که مشوق لیبرال دمکراسی و سرمایه داری رقابتی باشد و از هر گونه انحصار و خاصه طلبی جلوگیری کند شرط توقف واقعی فاشیسم در پیکره این دو کشور تلقی می شد. و باز درست به همین دلیل وقتی امریکایی ها در افغانستان و عراق پس از یازده سپتامبر تحت عنوان مبارزه با تروریسم حضور نظامی یافتند بلافاصله تغییر قانون اساسی و تدوین قوانین اقتصاد رقابتی و ضد انحصار را در دستور کار خود قرار داده اند تا به زعم آنها ابزارهای قانونی تشویق و شکل گیری تروریسم از ساختار حقوقی و اقتصادی جامعه حذف شود و با تدوین حقوق لیبرال که همان حقوق طبیعی می دانند حقوق اقتصاد سرمایه داری رقابتی را نهادینه سازند تا آنچه امنیت جهانی می پندارند حاصل شود.

مخلص کلام آنکه حقوق روح جامعه است و اقتصاد جسم آن، هر تحولی در فضای اقتصادی ناگزیر نیاز به روح حقوقی مناسب خود دارد و گر نه هر گونه رشد اقتصادی حتی اگر بزور ثروت های باد آورده نظیر آنچه در جریان کشف امریکا موجب واردات فراوان طلا به اسپانیا شد و برای مدتی اسپانیا را نگین اروپا ساخت و یا آنچه امروز با فروش طلای سیاه دلارهای نفتی را نصیب برخی کشورهای در حال توسعه می نماید و آنها را بیش از آنچه هستند در جهان بزرگ می دارد، موقت خواهد بود، زیرا اقتصاد بیمار ناشی از روحی بیمار است و روح جامعه همان حقوق است.